

گزارش امروز

وقتی مشاور وزیر صنعت بدون تشریفات مالک روزنامه وزارت صنعت می‌شود

روزنامه دولتی چگونه شخصی شد؟



گروه اقتصادی: روزنامه متعلق به زیرمجموعه وزارت صنعت، معدن و تجارت یک‌شبه و بدون تشریفات قانونی به بخش خصوصی و نزدیکان وزیر صنعت منتقل شد. به گزارش «وطن‌امروز»، روزنامه تخصصی گسترش صنعت که بعدها به گسترش صمت (صنعت، معدن و تجارت) تغییر نام داد در گذشته‌ای نه چندان دور و در دولت دهم آغاز به کار کرد. این روزنامه به علت اینکه متعلق به سازمان گسترش صنایع (ایدرو) بود به نام گسترش صنعت نامگذاری شده و تریبون اصلی وزارت صنعت و مدیران خود بود. روزنامه گسترش صنعت در دولت یازدهم بعد از وقفای کوتاه چاپ و آگهی‌های بسیاری از صنایع و واحدهای تولیدی دولتی و غیردولتی به این روزنامه سرازیر شد. قطعاً روزنامه‌ای که متعلق به زیرمجموعه وزارت صنعت است به خودی خود انگیزه‌های دوچندان به صنایع و معادن کشور می‌دهد که ارتباط اقتصادی با آن داشته باشند و این روزنامه را به سایر روزنامه‌های خصوصی ترجیح دهند اما موضوع این است که روزنامه گسترش صمت (که حالا فقط صمت آن باقی مانده) دیگر دولتی نیست و یک‌شبه و بدون سروصدا به بخش خصوصی واگذار شده است.

ادامه در صفحه ۵

نکاه امروز

از اظهارات فاتحه‌هاشمی استقبال می‌کنیم

متمم شاکی

محمد زعیمازاده

۱- فیلم اظهارات شناذ و سطحی دختر آیت‌الله هاشمی درباره حکومت دینی و آثار و نتایج آن روی جامعه را که دیدم ناخودآگاه یاد فیلم تبلیغاتی شیخ مهدی کروی در انتخابات ۸۸ افتادم که در آن همسر یکی از وزرای بافرتنگ و مدرن دولت اصلاحات که از قضا از منتقدان سنت و منتقدان جدی برخی احکام آن از جمله نکاح و تعدد زوجات است و همواره سعی داشته همه اوربیتال‌های خود را پر نگه دارد! از قوانین مربوط به چندهمسری گلایه می‌کرد، فرد دیگری از اعضای دفتر رئیس دولت اصلاحات در آن فیلم منتقد مقدس‌نمایی و هاله نور دیدن‌ها بود در حالی که یکی از نزدیکانش به عنوان یکی از مدعیان جدی مسأله ارتباط ارگانیک و همیشگی با حضرت حجت(عج) شهره بوده است و شهردار اسبق و معلوم‌الحال تهران از مسأله خطونشان کشیدن برای مستضعفان و تعیین حداقل درآمد برای زندگی در تهران را داراست، برای وضع معیشتی کارگران، راززار گریه می‌کرد. ۲- فاتحه‌هاشمی می‌تواند یک مورد مطالعه جذاب برای جامعه‌شناسان باشد؛ فاتحه‌هاشمی تنها دختر آیت‌الله رفسنجانی نیست، او حتی فقط یک سیاستمدار رانتی هم نیست، او نمادی از یک طبقه است، طبقه‌ای که با دستور تشکیل کلونی اشرافی‌گری در نماز جمعه معروف، تأسیس شد و با سال‌ها ارتقواری در حکومت روز به روز فریفته شد. نمادی که با صراحت لهجه مکنونات قلبی یک طبقه را هر از گاهی فریاد می‌زند. یک روز با میدان‌داری در پروژه براندازی و فتنه، یک روز با هم‌داستانی و همراهی با برادر پاکدست و عدالتخواهش «م-ه»، یک روز با همپالیگی با بهاییان و حالا هم با اعلام انزجار و مخالفت با حکومت دینی. فاتحه‌هاشمی نماد طبقه‌ای است که در عین اینکه بیشترین منفعت را از حکومت دینی بردانده، منتقد آن هم هستند. آن هم از این جهت که مختل دینداری مردم است (!) فاتحه‌هاشمی نماد طبقه نوکیسه‌ای است که از دوران پس از جنگ پر و بال گرفت و در دستگاه‌های حاکمیت رخنه کرد، کلونی‌های خانوادگی و حزبی و قبیله‌ای در دستگاه‌های دولتی و غیردولتی تشکیل داد، دچار فسادهای مالی شکیبایی شد، فیش‌های نجومی چندصد میلیونی برای خودش صادر کرد و...

ادامه در صفحه ۵

فیش حقوقی صیاد



حسین قدیانی: «یک بار ما رفته بودیم کرمانشاه. علی هنوز ازدواج نکرده بود. یک ارتشی آمد در خانه و مقداری آذوقه به ما داد. حالا علی به ما قبلاً سفارش کرده بود که از این جور چیزها به هیچ‌وجه نگیریم. من به آن ارتشی گفتم: اینها چیست؟ گفت: مال جناب سروان است! من پاکت‌ها را گذاشتم آشپزخانه اما درشان را باز نکردم. تا اینکه سر و کله علی پیدا شد و من ماجرا را برایش تعریف کردم. علی خیلی ناراحت شد که چرا آن پاکت‌ها را که ظاهر جای بودند، آوردم خانه. بعد از چند روز، دوباره سر و کله همان مرد پیدا شد. این بار من هیچ پاکتی از او نگرفتم. بعدها در پادگان ارتش، این ارتشی برای خودشیرینی، یک جوری به علی حالی می‌کند که پاکت‌ها کار او بوده‌اند خدا که فکر می‌کرد با تشویق علی روبه‌رو می‌شود، با احموتخم علی مواجه شد که تو به چه حقی از بیت‌المال برای خودشیرینی استفاده کرده‌ای؟! بعد هم علی به آن مرد می‌گوید: پول پاکت‌ها با محتویاتش چقدر می‌شود؟ می‌شود؟ خلاصه! آن پول را برمی‌گرداند بیت‌المال و طرف را هم یک هفته بازداشت می‌کند!»

فسکر می‌کنید راوی خاطره بالا چه کسی باشد؟! حدس می‌زنید در خاطره بالا «علی» چه کسی باشد؟! القصه! بهار ۸۵ یعنی ۱۰ سال پیش رفتم مشهد تا برای مجله «یاد ماندگار» با خاتم «شهریانو شجاع» مصاحبه کنم. شهریانو شجاع اما همین روز پیش درگذشت. او مادر امیر شهید علی صیاد شیرازی بود. با این توضیح مختصر، لاید جواب ۲ سوالی را که پرسیدم، گرفتی! و خوب وقتی هم گرفتی! در این روزهای سرشار از فیش! حالا یک پرسش دیگر: در فلان مناظره تلویزیونی انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ کدام نامزد بر سینه کوبید و گفت «من سرهنگ نیستم، حقوقدانم»؟! این یکی دیگر، توضیح مرا نمی‌خواهد! جوابش را حتماً می‌دانی! حسن روحانی! آفرین! صدآفرین! «آفرین» را به توی خواننده گفتم، «صدآفرین» را به حسن روحانی! اصلش مبارزه با فساد را باید با همین خاطره شروع کرد! با همین چند پاکت‌های تخم‌مرغ‌دزد، شترزد می‌شود! برای این مدیران نجومی هم اولش از همین پاکت‌های شروع شد! اصلاً شاید از یک استکان چای! پس صیاد فقط قهرمان مبارزه با منافقین نیست، قهرمان مبارزه با نفاق درون، فساد درون، منیت درون، کذب‌های درون و شیطان بزرگ درون هم هست! درون هر نفسی، یک اوبامای بشدت مبادی آداب و باهوش هست که اگر بینی‌اش را به خاک نمالی، دماز از روزگارت درمی‌آورد! علی‌ای حال آنجا که نفس، آدمی را دعوت به فساد می‌کند، چه سرهنگ باشیم و چه نباشیم، باید صیاد را لگو قرار دهیم! صیاد را! پس یک بار دیگر خاطره بالا را مرور کنیم! چه جالب! محل وقوع آن خاطره هم «کرمانشاه» است!

آرزویی جز پیوستن به پسر شهیدش نداشت! جا دارد به تأسی از قرآن، خطاب به بعضی‌ها بگوییم: آیا شما هم قادر هستید مثل صیاد، این همه راحت، طلب مرگ کنید، در حالی که آب بینی بز، چند کیلو تفاله چای یا لنگه کفشی پاره، شما را صید خود کرده است؟! حق دارد مولای خراسانی ما اگر که در دیدار رضایی با اعضای کابینه، نهج‌البلاغه برای دوستان می‌خواند! این اسطوره‌ی بی‌بدیل مرصاد، انداز ۴ تا پاکت چای صیاد شیرازی چه اسم زیبایی! و چه رسم زیبایی! در آن عصر شوم مثلاً اصلاحات، دولت بنا داشت ذائقه ملت را عوض کند اما غوغایی به راه انداخت ملت زیر تابوت امیر ارتش اسلام! علی‌الظاهر جنگ نبود لیکن ملت، سروان و سرهنگ و سردار خود را فراموش نکرده بود! ذائقه‌اش عوض نشده بود! الان هم ذائقه ملت عوض نشده! مردم صیاد خود را دوست می‌دارند! سردار بی‌حفاظ! سروان اهل عدل و داد! سرهنگ محبوب!

«علی همیشه می‌گفت: پول برای من، با کثافت هیچ فرقی نمی‌کند. آن کسی این حرف‌ها را بپوش نمی‌شود ولی علی بعد از پیوستنش به دانشگاه افسری، همه حقوق خود را به من می‌داد. می‌گفت: مادر جان! من یک جور بلدن گلیسم خودم را از آب بیرون بکشم اما شما ۵ تا پسر و ۲ تا دختر داری. حتی بعد از ازدواج هم، بخشی از حقوقش را می‌داد به من، که قبول کردنش برای من سخت بود. حاضر بود خودش و خانواده‌اش در سختی زندگی کنند اما به ما هیچ گزندی نرسد. تا وقتی شهید شد، هیچ وقت نشد این مقرری را به ما ندهد. علی فکر می‌کرد پدرش با حقوق ناچیز بازنشستگی، چگونه می‌تواند این خانواده شلوغ و پر رفت‌وآمد را بچرخاند.»

دوباره که دارم می‌خوانم، فکر می‌کنم این متن «فیش حقوقی صیاد» است! دقیقاً با همه جزئیات! کاش در جلسه بعدی هیأت دولت، هنگامی که اعضای کابینه مشغول نوش جان کردن چای هستند، یکی پیدا شود خاطره اول این یادداشت را برای حضرات بخواند! دقیقاً با همه جزئیات!

بعدا لتحریر

«در جمهوری اسلامی همه آزادند الا حزب‌اللهی‌ها!» با همه علاقم به روحیات انقلابی، هر وقت به این جمله برمی‌خورم، دوست دارم بنشینم و کلی رویه برایش بیابم! اقلش این است که بگویم سید شهیدان اهل قلم، هنگام بیان این جمله، دیگر زیادی احساساتی شده بود! اصلاً یک چیز دیگر: آیا ممکن است در جمهوری اسلامی همه آزاد باشند! احزاب‌اللهی‌ها؟! راستش را بخواهید اساساً خیلی موافق این نوع نگاه نیستم! هم از مظلوم‌نمایی بدم می‌آید، هم از اینکه بخواهیم خدای نکرده قضاوت‌های احساسی درباره

نظام داشته باشیم! با همه این اوصاف، می‌خواهم اعترافی بکنم و بالاتر! دستام را در برابر این جمله به علامت تسلیم با بیابورم! آری! خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم، چرا که «در جمهوری اسلامی همه آزادند الا حزب‌اللهی‌ها!» نور ببارد به آن قبر مرمرینت مرضای آوینی! حرف حساب، جواب ندارد! دولت هم اگر از ما شکایت به دستگاه قضا نبرد، هستند عزیزانی که در روز روشن، میز و صندلی سردبیر روزنامه را به خیابان منتقل کنند! اما در جمهوری اسلامی همه احترام دارند! الا حزب‌اللهی‌ها! آنجا که هنگام ورود به ساختمان نیم‌بند روزنامه، متحیر می‌مانی که میز و صندلی سردبیری، کف خیابان چه می‌کند؟! و اصلاً چرا این همه مأمور؟! اینجا چه خبر است؟! القصه! ساعت ۱۴ روز سه‌شنبه، رنگ زدم دفتر که ایمیل‌تان را چک کنید! منتظر! فرستادم! تیرش را هم زدم! «فیش حقوقی صیاد» بچه‌های دفتر اما گفتند: «ریخته‌اند روزنامه و دارند وسایل را یکی‌یکی می‌برند بیرون!» به طرفه‌العینی آماده شدم و راه افتادم! در راه زنگ زدم به یکی از همکاران که این بار کدام متن روزنامه، این بلا را سر ما آورده! خنده تلخی تحویلیم داد و گفت: «مأموران فلان نهاد با کلی باربر ریخته‌اند روزنامه، از اتاق سردبیری شروع کرده‌اند دارند یکی‌یکی وسایل را می‌ریزند کف خیابان! که چی؟! که حکم تخلیه دارند! وقتی رسیدند اتاق سردبیری، سردبیر می‌خواست نماز بخواند که به او گفتند نمازت رو برو سوی خونه بخون! و البته سردبیر بی‌آنکه با جماعت وارد بگومگو شود قامت بست اما آنها حتی حرمت نماز را هم نگه نداشتند و در همان حین، میز و صندلی‌ها را داشتند می‌برند بیرون!» با اعصابی خراب، تلفن را قطع کردم و کلی در دلم به خودم بد و بیراه گفتم که حالا باز برو رویه بیابور علیه جمله آوینی! همین جا بگویم که من خود از آن دستم‌ها که دیوانه‌وار معتقدم روزنامه‌نگار حتی اگر بمیرد هم نباید روزنامه را تعطیل کند اما خود به خدایی من اگر جای سردبیر روزنامه بودم، دیگر «وطن امروز» را در نمی‌آوردم! گمانم ما همان کودگان گل‌فروش سر چهارراهیم! روزنامه‌های زنجیره‌ای که یک روز سردار همدانی را می‌زند، یک روز سردار سلیمانی را، و هنوز تا تهمت بزرگ قلب عدوی نخواسته‌اند، سر و مر و گنده، اما «وطن امروز»، وسایل اتاق سردبیرش باید کف خیابان باشد! «در جمهوری اسلامی همه آزادند الا حزب‌اللهی‌ها!» به شهادت شکایت فلان نهاد دولتی از من و ما نیست، به شهادت رفتار دوستانی است که این بلا را سر ساختمان «وطن امروز» آوردند! و این داغ را مضاعف می‌کند! مگر ما متوقع هستیم که وزیر ارشاد از ما حمایت کند؟! مگر ما متوقع کمک‌اعضای کابینه هستیم؟! هیهات!

ادامه در صفحه ۵

توضیح «وطن امروز»

درباره دروغ‌پردازی خبرگزاری دولت

در مورد اختلاف بین روزنامه وطن امروز و سازمان اوقاف مواردی در رسانه‌ها مطرح شد. روزنامه وطن امروز ذکر نکات زیر را جهت روشن شدن افکار عمومی ضروری می‌داند. جوابیه اداره کل اوقاف و امور خیریه استان تهران بخش عمده‌ای از اکاذیب مطرح شده توسط خبرگزاری دولت و رسانه‌های ضد انقلاب من جمله بی بی سی فارسی مبنی بر استقرار رایگان وطن امروز در ساختمان اوقاف را پاسخ داد، لکن همچنان ایراداتی در جوابیه وجود دارد که به این شرح است.

یک - روزنامه وطن امروز از سال ۹۰ تا کنون مستاجر اوقاف بوده و بر اساس نظر کارشناس دادگستری مبلغ اجاره را تا پایان سال ۹۳ پرداخت و تسویه نموده است. در جوابیه اوقاف به گونه‌ای بیان شده که گویی در سال‌های ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ اجاره پرداخت نشده و این خلاف واقع است و سند تسویه حساب در پایان سال ۹۳ توسط روزنامه منتشر شده است.

دو - در ابتدای سال ۹۴ مبلغ اجاره در اقدامی غیر منتظره بیش از ۶۰ درصد افزایش یافت که مبلغی غیر کارشناسی و محل اشکال بود. روزنامه وطن امروز تلاش زیادی جهت مذاکره و حل موضوع انجام داد و بارها جهت مذاکره و پرداخت دهی یک ساله بر اساس نظر کارشناس دادگستری که در قرارداد اولیه لحاظ شده بود به این اداره کل مراجعه کرد. لکن مسئولین، حاضر به گفت‌وگو و حل مسئله با نمایندگان روزنامه نشدند.

سه - نکته کلیدی اما این است که ما کلیت باینیه اوقاف و اکاذیب خبرگزاری دولت را تلاشی برای تحریف صورت مسئله اصلی می‌دانیم؛ صورت مسئله اصلی این نیست که اختلافی میان وطن امروز و اوقاف بر سر اجاره بها وجود داشته است، مسئله اصلی اهانت مأموران اوقاف به یک نهاد فرهنگی، قشون کشی و ارعاب و بیرون ریختن وسایل کار روزنامه نگاران وطن امروز به خیابان و برخورد‌های توهین آمیز است که آشکارا در بیانیه اوقاف تلاش شده هیچ اشاره‌ای به آن نشود. مسئله اجاره شاید حل شود - و حتماً قابل حل است- اما این بی‌حرمتی حل نشده و فراموش نخواهد شد.

چهار - با گذاشتن نکات فوق کنار هم مع الاسف این ظن تقویت می‌شود که تمام اتفاقات عجیب چند روز اخیر، با انگیزه‌های سیاسی صورت گرفته و از قرار، روزنامه وطن امروز مشغول پرداخت هزینه انتقال از دولت به خصوص پرداختن به موضوع فیش‌های نجومی است.

پنج - در پایان پیشنهاد می‌کنیم دولت محترم به جای مانع‌تراشی بر سر راه رسانه‌های منتقد مسأله حقوق‌های نجومی و فساد کلان اقتصادی وابستگان خود از جمله پرونده ۸۰۰ میلیارد تومانی بانک ملت را تا حصول نتیجه و مجازات متخلفان و نزدیکان پیگیری کند و الا منحرف کردن اذهان با طرح اکاذیب، حاصلی جز نابودی اعتماد مردم نخواهد داشت.



سردبیر اتاق سردبیر در خیابان



وسایل اتاق سردبیر در خیابان